



بهترین راهنمایان

«از مسیر اصلی می‌رویم؛ نه از بیراهه. مراقبیم در پرتگاه نیفتیم. اگر کسی از حرکت باز ماند، او را تنها نمی‌گذاریم و همه به او کمک می‌کنیم. تک‌روی نمی‌کنیم. همگی پشت‌سر راهنما حرکت می‌کنیم. به طبیعت آسیب نمی‌زنیم و از شتابزدگی پرهیز می‌کنیم...».

آقای رحمتی نکات ضروری را پای کوه به گروه ما تذکر می‌دهد و حرکت را آغاز می‌کنیم. او مربی قرآن ماست. این هفته قرار است جلسه را بالای کوه نزدیک شهر تشکیل دهیم.



از دامنه‌ی کوه بالا می‌رویم.

چه هوای پاکی! چه منظره‌ی با شکوه و بی‌نظیری!

سراسر دشت‌ها و دامنه‌ها در برابرمان است و تمام شهر را با یک نگاه می‌بینیم!

بعد از ساعتی حرکت، کنار هم می‌نشینیم. آقای رحمتی می‌گوید:

«موضوع این جلسه‌ی ما «بهترین راهنمایان» است. خیلی‌ها ما را در زندگی راهنمایی می‌کنند و به ما کمک

می‌رسانند؛ اما یادمان باشد که راهنمایان اصلی و حقیقی ما کسانی هستند که خدای مهربان آنها را انتخاب کرده

است. پیامبران بهترین راهنمایان ما هستند.»

بعد از این مقدمه، بچه‌ها یکی یکی صحبت کردند:

– پیامبر کسی است که از سوی خدا انتخاب شده است. او

«پیام» خدا را برای مردم می‌آورد و آنها را به پرستش خدای

یگانه دعوت می‌کند.

– پیامبران از بین خود مردم انتخاب می‌شدند و زندگی

آنان مثل همه‌ی مردم بود. کارهایی مانند چوپانی و کشاورزی

انجام می‌دادند و برای خانواده‌شان زحمت می‌کشیدند.



– بعضی از پیامبران کتاب آسمانی داشتند؛ مثل تورات، انجیل و قرآن.
– گاهی پیامبران برای اینکه ثابت کنند پیامبر هستند، از «مُعْجِزَه» استفاده می‌کردند؛ یعنی کارهایی می‌کردند که مردم عادی نمی‌توانستند انجام دهند. این معجزات، دلایل روشنی بود که نشان می‌داد آنها از سوی خدا فرستاده شده‌اند.
– اولین پیامبر خدا، حضرت آدم (علیه‌السلام) بود و آخرین پیامبر، حضرت محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله) است. آقای رحمتی که از حرف‌های بچه‌ها به وجد آمده بود، گفت: «آفرین! نکته‌های ارزشمندی را گفتید.



زندگی مثل کوه‌پیمایی است که اگر نقشه‌ی راه و راهنما نداشته باشیم، نمی‌توانیم به راحتی به قله برسیم. راهنمای آگاه، مسیر رسیدن به قله را خیلی خوب می‌داند، می‌داند که چه پرتگاه‌ها و چه خطرهایی در برابر ماست. پیامبران بهترین راهنمایان زندگی هستند. آنها با دلسوزی و مهربانی، مراقب همه بودند و به بهترین شیوه انسان‌ها را هدایت می‌کردند.

بعد از صحبت‌های آقای رحمتی، قرار شد بچه‌ها از چیزهایی که درباره‌ی زندگی هر یک از پیامبران شنیده‌اند، صحبت کنند. بحث با شور و شغف خاصی در هوای دلپذیر بالای کوه ادامه پیدا کرد.

بدانیم

یکی دیگر از اصول دینی ما مسلمانان، نبوت (پیامبری) است؛ یعنی خداوند مهربان، پیامبرانی را از میان انسان‌های خوب و نیکوکار برگزید تا مردم را هدایت و راهنمایی کنند و آنان را با دستورهای الهی آشنا کنند. آنها انسان‌ها را به خوبی‌ها دعوت می‌کردند و از بدی‌ها باز می‌داشتند؛ با ظلم ظالمان و ستمگران مبارزه می‌کردند و یار مظلومان و نیکوکاران بودند.

برایم بگو

پیامبران به مردم کمک می‌کردند تا....

تدبّر کنیم

این آیات و ترجمه‌ی آنها را بخوانید. هر آیه به چه مطلبی درباره‌ی پیامبران اشاره می‌کند؟

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ

خداوند بر مؤمنان منت گذاشت (و نعمت بزرگی به ایشان بخشید)؛ هنگامی که برای آنها پیامبری از میان خودشان فرستاد.

سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۶۴



لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ ...

ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنها کتاب آسمانی نازل کردیم ...

سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۲۵

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ

ما برای هر امتی، پیامبری فرستادیم که (می‌گفت): «خدای یکتا را پرستید».

سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۳۶

گفت و گو کنید

درباره‌ی هر یک از پیامبران اولوالعزم چه می‌دانید؟ در گروه‌های خود گفت‌وگو کنید و نتیجه‌ی آن را به کلاس گزارش دهید.

ایستگاه فکر

برای آشنا شدن با آموزه‌های پیامبران چه راه‌هایی را می‌شناسید؟

تحقیق کنید

به جز پیامبران اولوالعزم، داستان زندگی کدام یک از پیامبران در قرآن آمده است؟ یکی را انتخاب، و خلاصه‌ی آن را برای دوستانتان بیان کنید.



سرور آزادگان

درس سوم

عصر عاشورا بود

و سرزمین کربلا آماده‌ی ثبت حماسه‌ای دیگر! این بار نوبت که بود؟

گام‌هایش استوار بود و قلبش بی‌قرار.

نوجوانی چهارده ساله با چهره‌ای تماشایی که چون پاره‌ی ماه می‌درخشید.

آینه‌ی تمام‌نمای پدر بود. پدرش قهرمان جنگ‌های صفین و نهروان بود و او قهرمان کربلا!

کنار عمو آمد. چشم‌هایش گواهی می‌داد که حرف دلش چیست!

امام حسین (رضی الله عنه) نگاهی سرشار از تحسین به قامت قاسم انداخت؛ قطره‌ی اشکی بر گونه‌ی امام

غلطید و بر زمین چکید.

چه لحظه‌ی جان‌سوزی! برایش سخت بود برادرزاده‌اش را که تازه به سنّ نوجوانی رسیده بود، به مبارزه با

کسانی بفرستد که هیچ رحمی نداشتند.

— قاسم جان! ای یادگار برادرم، به خیمه‌ها برگرد!



اما قاسم تصمیم خود را گرفته بود؛ می‌خواست به میدان جنگ برود. دستان عمو را محکم

در دست گرفت و غرق بوسه کرد و با چشمان خیس بر خواسته‌ی خویش پافشاری کرد.

پس از اصرار فراوان، امام به او اجازه داد و قاسم را به سوی میدان جنگ بدرقه کرد؛ سپس دست‌ها را برای دعا

بالا برد و او را به خدا سپرد.

قاسم، شمشیر به دست و الله اکبر گویان بر دشمن تاخت و لرزه بر اندامشان انداخت.

یک‌نوجوان، یک قهرمان عالم ، همه حیران او

زیباتر از مهتاب بود آن چهره‌ی تابان او

دشمن سراپا ترس شد از قدرت ایمان او



قاسم از این سو به آن سو حمله می کرد و جوانمردانه می جنگید. بسیاری را به هلاکت رساند و دشمن را بر خاک ذلت نشاند.

ناگهان از همه سو بر او هجوم آوردند و سرو قامتش را بر خاک انداختند. صدای قاسم بلند شد و عمو را صدا زد.

امام حسین (رضی الله عنه) شتابان خود را به بالین قاسم رساند؛ در کنارش زانو زد و پیکرش را در آغوش گرفت.

بدن گلگونش بوی گل های بهشت می داد. امام با مهربانی و عطوفتی توصیف ناپذیر نگاهش کرد و فرمود:

«به خدا قسم برای عمویت سخت است که تو او را صدا بزنی و او نتواند جواب بدهد».



قیام امام حسین (رضی الله عنه)

بعد از آنکه حضرت محمد (صلی الله علیه و علی آله) از سوی خدای بزرگ برگزیده شد و مأموریت یافت تا انسان‌ها را به دین خدا دعوت کند، ظالمان و ستمگران سعی کردند از هر راه ممکن، دین اسلام را از بین ببرند؛ اما مقاومت و تلاش‌های رسول خدا (صلی الله علیه و علی آله) و یاران بزرگوارش (رضی الله عنهم اجمعین) باعث شد تا کافران به خواسته‌های خود نرسند.

بعد از تمام شدن خلافت کوتاه مدّت امام حسن (رضی الله عنه) و حاکمیت بنی امیّه، یزید در سال ۶۰ هجری به حکومت و سلطنت رسید. یزید اهل کارهای زشت و ناپسند بود، به نماز چندان اهمیت نمی‌داد و احکام دین خدا را رعایت نمی‌کرد، بدی‌های او در اطرافیان و مردم هم اثر گذاشته بود. وقتی به امام حسین (رضی الله عنه) خبر دادند که یزید به حکومت رسیده، تصمیم گرفت در مقابل او بایستد. یزید خیرخواهی امام حسین (رضی الله عنه) را نپذیرفت و با او و یارانش در کربلا بدترین برخورد را نمود. امام حسین (رضی الله عنه) در مقابل یزید تسلیم نشد و در مورد قیام خود فرمود:

همانا من برای اصلاح امتّ جدّم قیام کرده‌ام.
من می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم.

سرانجام امام حسین (رضی الله عنه) با یاران وفادارش در روز دهم محرم سال ۶۱ هجری قمری و در صحرای کربلا به شهادت رسیدند.
اما قیام و شهادت او برای همیشه سرمشق انسان‌های آزاده و یکتاپرست شد.

برایم بگو

چه قیام‌هایی را می‌شناسید که با الگو گرفتن از قیام امام حسین (رضی الله عنه)، علیه ظلم و ستم انجام شده است؟

بگرد و پیدا کن

رفتار حضرت قاسم شما را یاد چه چیزهایی می‌اندازد؟

.....

.....

.....

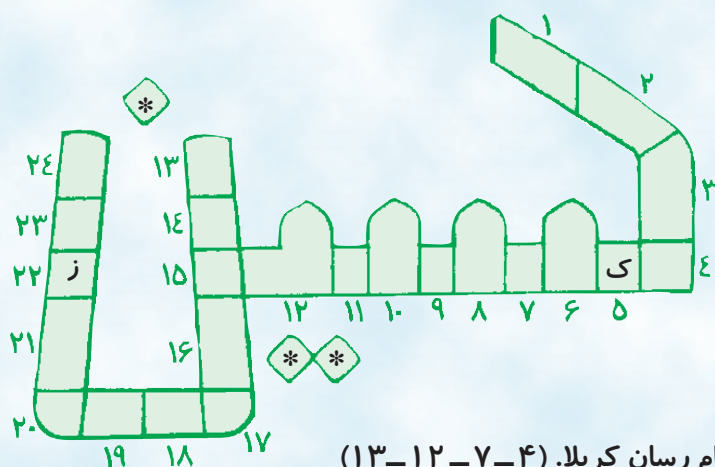
.....

ایستگاه فکر

از قیام امام حسین (رضی الله عنه) در برابر یزید چه درس‌هایی می‌گیریم؟



کامل کنید



پاسخ سؤالات زیر را به ترتیب اعداد داده شده، از راست به چپ در جدول قرار دهید؛ سپس حروف را به ترتیب کنار هم بخوانید. رمز جدول، یکی از سخنان امام حسین (رضی الله عنه) است.

۱- نام خواهر امام حسین (رضی الله عنه)؛ پیام رسان کربلا. (۴-۷-۱۲-۱۳)

۲- جاری شدن اشک از چشم‌ها. (۳-۲-۱۷-۱)

۳- وقتی به هم می‌رسیم به یکدیگر می‌کنیم. (۱۶-۲۰-۱۴-۸)

۴- تعداد جزءهای قرآن کریم. (۶-۲۱)

۵- زیاد نیست. (۱۵-۱۱)

۶- اولین ماه از فصل زمستان. (۲۴-۲۳)

۷- شکلی که سه ضلع دارد. (۱۸-۱۹-۱۰-۹)

امام حسین (رضی الله عنه) می‌فرماید:

بیعت نمی‌کند.

به نظر شما این جمله چه ارتباطی با موضوع درس دارد؟

گفت‌وگو کنید

شما به عنوان یک نوجوان مسلمان برای زنده نگهداشتن نام و قیام امام حسین (رضی الله عنه) چه کارهایی انجام می‌دهید؟

تحقیق کنید

درباره‌ی کودکان و نوجوانان دیگری که در حماسه‌ی کربلا حاضر بودند تحقیق کنید و آن‌را در کلاس برای دوستانتان بخوانید.



رهروان راه صحابه

یکی از حاکمان در دوره‌ی مروان از ابوحنیفه، نخستین امام اهل سنت خواست تا قضاوت کوفه را به عهده بگیرد، اما او این پیشنهاد را نپذیرفت. کارگزار^۱ مروان دستور داد تا صد و ده ضربه شلاق را در طول یازده روز (روزی ۱۰ ضربه) به او بزنند تا از نظر خویش بازگردد. اما او با قاطعیت و متانت بر نظر خود ماند و تصمیمش را عوض نکرد. حاکم اموی ناگزیر شد از تقاضایش دست بردارد و به او پیشنهادهای دیگری برای همکاری با حکومت بدهد. اما او باز هم نپذیرفت و برای حفظ جان و ایمان خود از عراق خارج شد و به مکه رفت، تا در آنجا درس حدیث، سنت و فقه را به دوستان علم بیاموزد. حدود شش سال در مکه ماند، اما در آنجا نیز از آزار حکومت ستمگر در امان نماند.

بعد از مروان، منصور خلیفه‌ی عباسی نیز متوجه شد که ابوحنیفه با وی موافق نیست؛ زیرا در خلال درس‌هایش از کارگزاران حکومت انتقاد می‌کند. خلیفه‌ی عباسی کینه‌ی او را به دل گرفت و وی را به بغداد احضار کرد و او را به زندان انداخت، اما برای جلب اعتماد مردم از او خواست که قاضی بغداد شود. او با همان ایمان و مقاومتش این پیشنهاد را برای دومین بار رد کرد. منصور قسم خورد که قضاوت را به او بقبولاند و بنده‌ی مخلص خدا هم سوگند یاد کرد که قبول نکند و سرانجام او بر سوگند خود ماند و منصور را تسلیم اراده‌ی آهنین خود کرد. و بدین‌گونه ابوحنیفه، در مقابل حکومت جور و ستم مقاومت کرد و بر اساس روایت‌های مختلف، سرانجام در زندان روح بزرگش به رحمت خدا پیوست.

۱- کارگزار حکومت در زبان امروز استنادار و شهردار نامیده می‌شود.



تابعین در قرآن

به مسلمانانی که مفتخر به دیدار پیامبر (صلی الله علیه و علی آله) نشدند، اما به حضور صحابه و یاران آن حضرت رسیدند و زمان آنها را درک کردند، «تابعین» می گویند. ابوحنیفه، نعمان بن ثابت «رحمة الله علیه» یکی از تابعین صحابه بود که اندکی با زندگی او آشنا شدیم.

قرآن در آیات متعددی، از یاران پیامبر ستایش می کند و کسانی را که به نیکی از آن عزیزان پیروی می کنند، به بهشت وعده می دهد.

وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ...

و کسانی که به نیکی از مهاجران و انصار پیروی و تبعیت کردند، خداوند از آنها راضی و خشنود شده و آنها هم از خدا خشنود شده اند و خداوند برایشان بهشت و باغهایی را آماده کرده است...

سوره ی توبه، آیه ی ۱۰۰

با نگاهی به زندگی تابعین (رحمة الله علیهم) می توانیم بفهمیم که چرا خداوند در قرآن، از آنها ستایش و اعلام رضایت کرده و آنها را به بهشت بی کرانش وعده داده است. اکنون با شخصیت درسمان (امام ابوحنیفه) بیشتر آشنا می شویم.

امام اعظم ابوحنیفه «رحمة الله علیه»

هر کس که او را ملاقات می کرد، آثار ایمان و یاد خدا را در چهره اش می دید. همگان به علم و پابندی او به دین خدا ایمان داشتند، اما او دوست نداشت که مردم وی را ستایش و از او تعریف و تمجید کنند. بیانی خوش داشت، با صدایی گیرا صحبت می کرد. ظاهری آراسته و باطنی آرام داشت. همیشه خوشبو و معطر بود و به پیروی از سنت پیامبر (صلی الله علیه و علی آله) به استعمال عطر علاقه ی فراوان داشت. بسیار با وقار بود و در راستگویی نزد همگان شهرت داشت. با وجود آنکه بسیار باهوش بود، اما هیچ گاه در رأی خود تعصب نشان نمی داد و می گفت: «این رأی و نظر ما و بهترین فکری است که آن را یافتیم، اگر کسی نظر بهتری دارد، بر ما مقدم است.»

گفت و گو کنید



الگوی مستقیم تابعین چه کسانی بودند؟

پیشنهاد



از کتاب‌هایی که معلّم در کلاس معرفی می‌کند، داستان‌هایی را از زندگی «امام مالک» مطالعه کنید و برای دوستانتان بخوانید.

روزنامه دیواری



با کمک دوستان خود (و با راهنمایی معلّم عزیزتان) در مورد یکی از تابعین، روزنامه‌ی دیواری تهیه و در راهروی مدرسه نصب کنید.





سیمای خوبان

مدّتی بود که در غاری به نام حرا با خدای خود راز و نیاز می‌کرد. از کارهای زشت و ناپسند مردم ناراحت بود و برای هدایت آنها پیش خدا دعا می‌کرد...
سرانجام در هفدهم ماه رمضان، جبرئیل امین (علیه السّلام) فرشته‌ی وحی، به غار رفت و خطاب به او گفت:
«بخوان!»

رسول الله (صلی الله علیه و علی آله) گفت «من سواد خواندن ندارم.»
جبرئیل او را در آغوش گرفت و دوباره سخنش را تکرار کرد. پیامبر نیز همان جواب قبلی را تکرار کرد.
جبرئیل (علیه السّلام)، آیات اوّل سوره‌ی علق را بر او خواند:

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ

بخوان به نام پروردگارت که (جهان را) آفرید.

سوره‌ی علق، آیه‌ی ۱



پیامبر به خانه بازگشت و ماجرای نزول جبرئیل را برای همسرش خدیجه تعریف کرد. خداوند او را برای هدایت مردم به پیامبری برگزیده بود.

خدیجه که سخنان او را شنید، گفت: «ای محمد! تو صله‌ی رحم به جای می‌آوری، به بینوایان کمک می‌کنی، همان نواز هستی و آنچه را که حق است، در جای خود انجام می‌دهی. من با اطمینان خاطر به تو ایمان می‌آورم.» و بدین گونه آن بانوی بزرگوار، اولین زن مسلمان شد. قرآن کریم می‌فرماید:

النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَآزَوُجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ

پیامبر نسبت به مؤمنان، بر خودشان مقدم است و همسران وی مادران آنها هستند.

سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۶

آری همسران پیامبر و فرزندان بزرگوارشان، که آنها را اهل بیت پیامبر می‌دانیم؛ الگوی مردم مسلمان هستند.

پیامبر سه پسر به نام‌های قاسم، عبدالله و ابراهیم و چهار دختر به نام‌های فاطمه، زینب، رقیه و امّ کلثوم داشت.

ابراهیم، پسر امّ المؤمنین ماریه بود و سایر فرزندان پیامبر، از امّ المؤمنین خدیجه بودند. رسول خدا (صلی الله علیه و علی آله)، حضرت فاطمه (رضی الله عنها) را خیلی دوست داشت. امام حسن و امام حسین (رضی الله عنهما) پسران حضرت فاطمه‌اند.

اهل بیت پیامبر (رضی الله عنهم اجمعین) اخلاق نیکوی پیامبر را الگوی خود قرار داده بودند. حضرت علی (رضی الله عنه) در توصیف پیامبر می‌فرماید: «هرگز زبان به زشتی نمی‌گشود و جواب زشتی را با زشتی نمی‌داد. بیهوده در بازار نمی‌گشت. اهل گذشت بود و از بدی چشم می‌پوشید. هیچ‌گاه با خدمتکار خود به تندی رفتار نکرد و هیچ‌وقت در فکر انتقام از کسی نبود. اگر کسی کار زشتی انجام می‌داد، سخت ناراحت می‌شد. کارهای خود را شخصاً انجام می‌داد. همیشه به یاد خدا بود. هرگاه به میان جمعی می‌رفت، در هر جایی که خالی بود می‌نشست و دیگران را به این کار سفارش می‌نمود. به کسانی که در مجلسش بودند، به یک اندازه محبت می‌کرد تا مبادا کسی که در پهلویش نشسته گمان کند، دیگری نزد پیامبر از او محبوب‌تر است. اگر می‌توانست نیاز دیگران را برآورده می‌کرد و گرنه با زبانی خوش، به او پاسخ می‌داد. برای مردم پدری مهربان بود و محضرش، مجلس علم و دانش و ادب و حیا بود.»

اهل بیت پیامبر نیز همین روش را در پیش گرفتند؛ خوش اخلاق بودند، خطای دیگران را می‌بخشیدند و اهل کینه‌ورزی نبودند. عیب دیگران را می‌پوشاندند. به خاطر خویشاوندی با پیامبر امتیاز ویژه‌ای را برای خود

در نظر نمی گرفتند. امانت دار بودند و به عهد و پیمانشان وفا می کردند. به خود مغرور نبودند و متکبرانه راه نمی رفتند. به بینوایان خدمت می کردند. وقتی امام سجاد (رضی الله عنه) از دنیا رفت، فقیران دانستند فرد ناشناسی که برایشان غذا می آورد، آن حضرت بوده است.

از غیبت و مسخره کردن دیگران دوری می کردند. سخن به اندازه می گفتند و کم و سنجیده شوخی می کردند. مهمان نواز بودند و به عیادت بیماران می رفتند. با کودکان مهربان و با جوانان دوست و صمیمی بودند. پیران را احترام گذارده و آنها را یاری می کردند. فقیران را ارجمند می دانستند و دعوتشان را می پذیرفتند. با اهل خانه مهربان بودند و به پدر و مادر احترام می گذاشتند. پر خوری را دوست نداشتند و به مسواک و نظافت و استفاده از عطر بسیار اهمیت می دادند. اهل عبادت و نماز شب بودند و نماز اول وقت می خواندند.

گفت و گو کنید



- بهترین برخورد در موارد زیر چیست؟
- اگر کسی شما را مسخره کرد یا به شما ناسزا گفت.
- اگر در حضور شما از دیگران بدگویی شد.
- اگر فقری در همسایگی شما باشد.

پیشنهاد



از کتابی که معلّمتان معرفی می کنند، داستانی را از زندگی یکی از اهل بیت انتخاب کنید و در کلاس برای دوستانتان بخوانید.

روزنامه دیواری



با کمک دوستانتان در مورد نقش رفتار پیامبر و تأثیر آن بر اخلاق و رفتار اهل بیتش، مطالبی تهیه و به صورت روزنامه‌ی دیواری، در راهروی مدرسه نصب کنید.



فرزند پاک

باغبان پیری هر سال بعد از چیدن میوه‌های باغ خود، بهترین آنها را جدا می‌کرد و با محبت و صفا آنها را برای رضای خدا به یتیمان می‌داد. در میان فرزندان باغبان، فقط یکی از آنها به پدر اعتراض نمی‌کرد. اما پسران دیگر به او می‌گفتند: «ما از این کار راضی نیستیم. این فقیران که صاحب باغ زیبای ما نیستند».

پیرمرد مؤمن آنها را نصیحت می‌کرد و می‌گفت: «تمام جهان، ملک و دارایی خداست. این باغ هم از آن خداست. ما ظاهراً صاحب این باغ زیبایییم و در واقع، از دارایی خداوند می‌بخشیم. بخشیدن شنا کردن در دریای خوبی‌هاست. ما با این کار اشتباهاتمان را پاک می‌کنیم».

صدای بلبلان، جویبار روان و میوه‌های خوش رنگ و معطر باغ، سخنان شیرین پدر را دلنشین‌تر می‌کرد؛ اما پسران غافل به گفته‌های پدر توجه نمی‌کردند. بعد از مدتی، پدر بیمار شد و از دنیا رفت.

چند روزی که گذشت، پسران درباره‌ی پدر و باغشان با هم گفت‌وگو کردند:

- پدرمان مرد خوبی بود؛ اما همه روزی می‌میرند. پدرمان هم دنیا را ترک کرد.

- بله مرد خوبی بود و ثروتمند، خدا او را بیامرزد که این باغ بزرگ و پر بار را برای ما به ارث گذاشت.

- کاش او به فقیران کمک نمی‌کرد و حالا ما صاحب ثروت بیشتری بودیم!

- جبران می‌کنیم. حالا که پدر از دنیا رفته، تمام محصولات باغ را برداشت می‌کنیم و می‌فروشیم.

- فردا صبح زود می‌رویم و میوه‌ها را می‌چینیم و حتی یک میوه را هم به کسی نمی‌دهیم.

اما پسر خوب و مطیع پدر، گفت: «برادران! یادتان رفت که پدر می‌گفت باید بخشی از میوه‌ها را به فقیران

بخشیم تا حق آنها را بدهیم؟ خداوند ما را به این کار نیک امر کرده است».



برادران گفتند: «خواهش می‌کنیم تو دیگر اشتباه پدر را تکرار نکن!»
آنها قسم خوردند که صبح زود، دور از چشم بینوایان، میوه‌ها را بچینند و حتی یک میوه را هم بر درختان باقی نگذارند.

اما شب‌هنگام که آنها در خواب بودند، ناگهان صاعقه‌ای به باغ آنها زد و چنان باغ را سوزاند که حتی یک میوه هم باقی نماند. آنها سحرگاهان بیدار شدند و به یکدیگر گفتند: «برویم که باغ در انتظار ماست». برادران از ترس اینکه بینوایان از حضور آنها باخبر شوند، آهسته و پیچ‌پچ‌کنان به طرف باغ رفتند و گمان می‌کردند که می‌توانند به هدفشان برسند؛ اما همین که چشمشان به باغ افتاد، گفتند: «شاید گم شده‌ایم! این درختان سوخته چیست؟! باغ ما که این‌طور نبود!»

برادری که اهل بخشش بود، به آنها گفت: «مگر نگفتم خدا را فراموش نکنید؟»
برادران متوجه خطای خود شدند و گفتند: «خدای ما به کسی ستم نمی‌کند. ما ستمگر بودیم و به خود ستم کردیم».

آنها با سرزنش، به همدیگر گفتند: «ما از خدا و پدرمان نافرمانی کردیم. خدایا! باغی بهتر از این را به ما بده تا اشتباهمان را جبران کنیم».

تدبّر کنیم



این آیات را به همراه ترجمه‌ی آن در کلاس بخوانید و درباره‌ی پیام‌های آنها با دوستانتان گفت‌وگو کنید.

« أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ »

از آنچه که روزی شما کرده‌ایم، ببخشید.

سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۵۴

« وَ سَبِّحُوْهُ بُكْرَةً وَّاَصِيْلًا »

و بامدادان و شامگاهان (و همه‌وقت) خدا را به پاکی یاد کنید.

سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۴۲





انسان چگونه به خدا نزدیک می شود و می تواند اشتباهات خود را پاک کند؟

- ۱-
- ۲-
- ۳-
- ۴-

گفت و گو کنید



پیامبر (صلی الله علیه و علی آله) می فرماید:
ایمان، هفتاد و چند شعبه دارد. بالاترین آن، ایمان
به خدا و توحید است و کمترین آن، برداشتن موانع سرراه
عبور و مرور مردم. حیا هم شعبه ای مهم از ایمان است.
چند شاخه و شعبه ی دیگر از درخت زیبای ایمان را
در کلاس با دوستانتان پیدا کنید.





پندهای جاودان

پیامبر مهربانی (صلی الله علیه و علی آله) در میان دوستانش نشسته بود و سخنان آنها را به دقت گوش می داد و با محبت به آنها نگاه می کرد. هرکدام از آنها مثل ستاره های درخشان به نظر می آمدند که اطراف ماه تابان را گرفته اند.

چهره ی پر از صفای رسول الله (صلی الله علیه و علی آله) و اخلاق خوش او، همه را به او جذب کرده بود. همگی بی صبرانه دوست داشتند به سخنان دلنشین پیامبر گوش فرا دهند و نصیحت های ایشان را چراغ راه زندگی خود قرار دهند.

پیامبر به صحابه (رضی الله عنهم) نگاه کرد و این سخنان نورانی را فرمود:
«هرکسی یک سختی از سختی های دنیا را برای مردم حل کند، خداوند یک سختی^۱ از سختی های قیامت را برایش آسان می کند.

هرکس بر بینوایی در دنیا آسان بگیرد، خداوند در دنیا و آخرت بر او آسان می گیرد.^۲
هرکس عیب و ایراد مسلمانی را در دنیا بپوشاند، خداوند عیب و ایراد او را در دنیا می پوشاند.^۳
هرکس راهی را برای کسب علم و دانش بپیماید، خداوند به وسیله ی همین علم، راهی را برای رفتن آن شخص به بهشت، هموار می کند (و او را به بهشت می برد).

۱ - مثل سختی سؤال و جواب های قیامت در مورد اشتباهات و خطایی که ممکن است انسان در دنیا انجام دهد.
۲ - مثلاً اگر کسی پزشک است، بینوا و فقیران را مجانی درمان کند و یا اگر فروشنده است، جنس را به فقیران ارزان تر بفروشد و ...
۳ - به عنوان مثال کاری می کند که مردم در فکر ایرادهای او نباشند و او را آزار ندهند و یا اینکه اصلاً متوجه عیب و ایراد او نشوند.



وقتی گروهی در خانه‌ای از خانه‌های خدا (مساجد) جمع شوند و به خواندن و درس دادن کتاب خدا (قرآن) بپردازند، آرامش بر دل آنها وارد می‌شود و مهر و رحمت خدا را احساس می‌کنند. فرشتگان اطراف آنها حلقه می‌زنند و خداوند هم از آنها در جمع ملائکه نام می‌برد و از آنها تعریف می‌کند. هر کس به خاطر اعمالش از راه خوب عقب بماند، نمی‌تواند به خاطر داشتن خانواده و نیاکان خوب، انسان مؤمنی شود، چون شخصیت هر انسانی در دست خود اوست.

تدبّر کنیم

آیات زیر را بخوانید و ترجمه‌ی آنها را کامل کنید.

« إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ، وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ »

..... خداوند به عدالت

سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۹۰

« تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ، وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ »

..... با همدیگر در کارهای

سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۲

در گروه‌های خود چند مورد از موارد احسان و نیکوکاری را انتخاب کنید و درباره‌ی آن، به این سؤالات جواب دهید.

- * همکاری در کارهای خداپسندانه، چه نتیجه‌های دنیایی دارد؟
- * چگونه می‌توانیم پدران و مادرانمان را هم در این کارها شریک کنیم؟



این متن را بخوانید:

پدر ناصر که کارگر ساختمانی است، هنگام انجام کار، ناگهان دچار حادثه‌ای شد و دستش به شدت آسیب دید. راننده‌ای که از نزدیکی محل کار او عبور می‌کرد، با دیدن کارگرانی که آنجا جمع شده بودند، در گوشه‌ای ترمز کرد و خود را به پدر ناصر رساند و او را با ماشین خود، به سرعت به بیمارستان برد. پزشک اورژانس فوراً دستور داد که اتاق عمل را آماده کنند و با دقت و دلسوزی تمام، دست پدر ناصر را جراحی کرد.

روز بعد، وقتی ناصر به همکلاسی‌هایش گفت که پدرش زخمی شده است، تعدادی از دانش‌آموزان، به همراه معلم کلاس و مدیر و معاون مدرسه به عیادت پدر ناصر رفتند. در بیمارستان، دکتر فرامرزی، پزشک معالج، حسن آقا، راننده‌ی ماشین و فرد زخمی، ناگهان با پسرانشان ماجد، معروف و ناصر روبه‌رو می‌شوند و فضایی عاطفی و صمیمانه شکل می‌گیرد. اکنون برای پاسخ به این سؤالات با دوستان خود در کلاس گفت‌وگو کنید.

* سعدی خوش سخن می‌گوید:

بنی آدم اعضای یک پیکرند

که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار

دگر عضوها را نماند قرار

* شعر سعدی چه ارتباطی با ماجرای بالا دارد؟

* تحقیق کنید که سعدی این شعر را از چه کلامی گرفته است؟^۱

۱- برای پیدا کردن این سؤال از معلم و پدر و مادرتان کمک بگیرید.



اعتمادات ما

امیرالمؤمنین عمر فاروق (رضی الله عنه) تعریف می کند: «روزی ما (یاران پیامبر) نزد رسول الله (صلی الله علیه و علی آله) نشسته بودیم. ناگهان مردی با لباسی سفید و موهایی سیاه و براق، بر جمع ما وارد شد. آثار سفر بر ظاهر او معلوم نبود و هیچ کدام از ما او را نمی شناختیم. او جلوتر آمد و نزدیک پیامبر نشست. دستانش را بر پای پیامبر گذاشت و گفت: ای محمد! به من بگو «اسلام» چیست.»

پیامبر (صلی الله علیه و علی آله) فرمود: «اسلام یعنی اینکه گواهی دهی به اینکه فقط خدا حاکم، فریادرس و پروردگار همگان است و محمد از طرف او برای راهنمایی مردم فرستاده شده است؛ و نماز را برپای داری و زکات را پیردازی و ماه رمضان روزه بگیری و همچنین اگر توانستی حج انجام دهی.»

آن مرد گفت: «راست می گویی.»

ما یاران پیامبر تعجب کردیم^۱ که این مرد از پیامبر سؤال می کند و بعد به پیامبر می گوید: «سخنت راست و درست است.»

۱ - چون معمولاً سؤال کردن، نشانه‌ی ندانستن است و تأیید کردن، نشانه‌ی دانستن است.

بعد مرد ناشناس از پیامبر پرسید: «برایم بگو «ایمان» چیست».

رسول الله (صلی الله علیه و علی آله) جواب داد: «ایمان این است که به خدا، ملائکه، کتاب‌های آسمانی (مثل تورات، انجیل و قرآن) و روز آخرت ایمان بیاوری و ایمان داشته باشی که خداوند بر تمام چیزهای جهان و کارهای بندگانش (چه خوب و چه بد) علم دارد و او بر همه کار تواناست».

آن مرد گفت: «سخن تو راست و درست است».

سپس مرد غریبه در مورد قیامت از پیامبر سؤال کرد.

پیامبر جواب داد: «من هم مثل تو نمی‌دانم که قیامت کی می‌آید ...»^۱.

بعد از مدّتی آن مرد رفت. سپس پیامبر به من فرمود: «ای عمر! می‌دانی آن مرد سؤال کننده که بود؟»

من گفتم: «خدا و پیامبرش بهتر می‌دانند».

رسول الله (صلی الله علیه و علی آله) فرمود: «او جبرئیل بود. آمده بود که دین تان را به شما نشان دهد».

کامل کنید

اسلام،

یعنی

ایمان،

یعنی باور قلبی به

۱ - این متن، بخشی از یک حدیث طولانی است که امام مسلم، آن را روایت کرده است و به حدیث جبرئیل، مشهور است.



احکام سفر

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ

(ای پیامبر به مردم) بگو: در زمین سفر کنید ...

سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۱

آیا تاکنون به سفر رفته‌اید؟

سفر برای دیدن فامیل و آشنایان یا برای تفریح و گردش؟

به نظر شما این سفرها چه فایده‌هایی دارد؟

پیامبر آداب سفر را به یارانش آموخته بود و قبل از سفر همیشه دعا می‌کرد:

خدایا، ما در این سفر، از تو نیکی و تقوا می‌طلبیم.

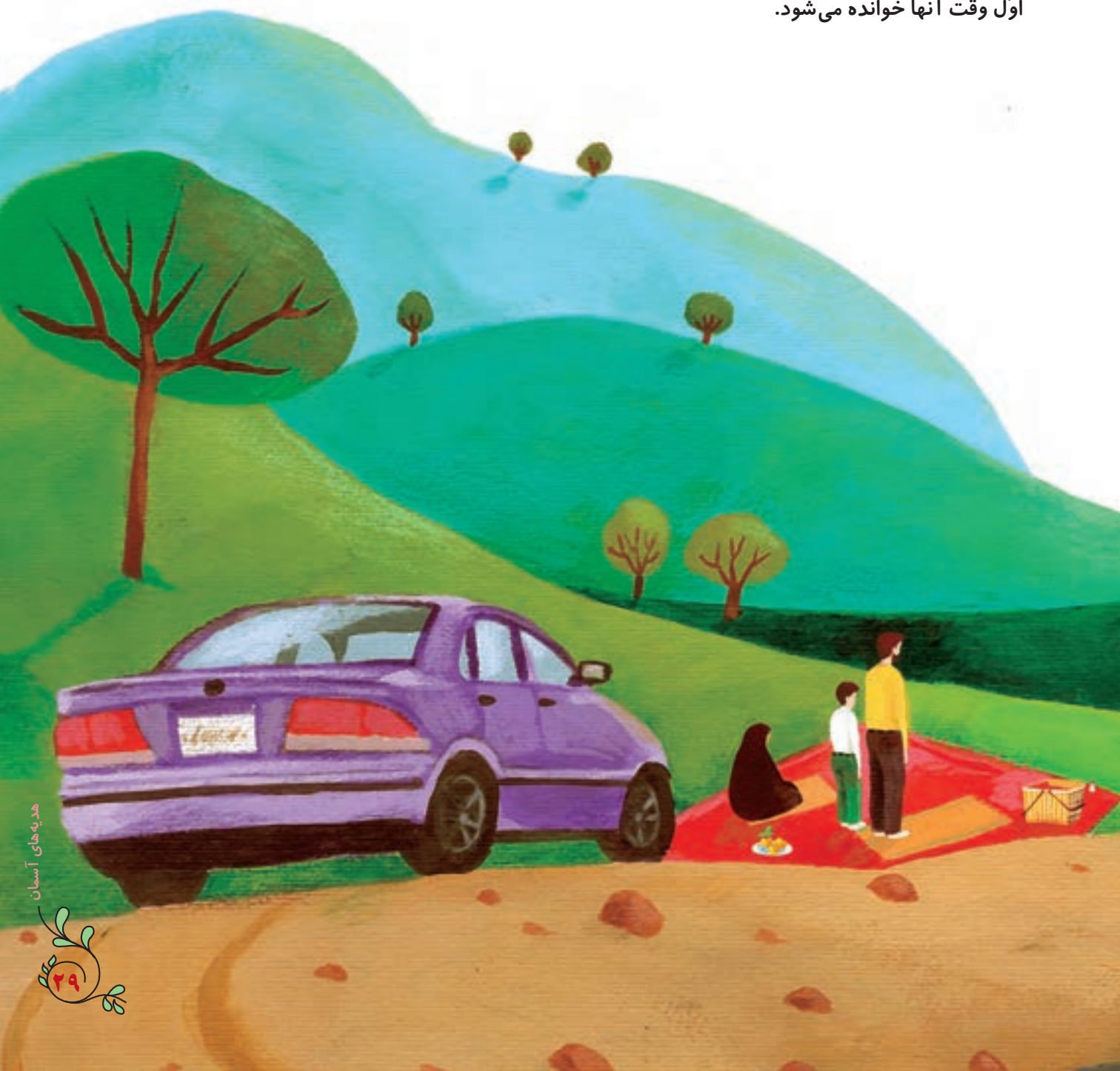
می‌دانید که عبادات با روش و سبک مخصوصی انجام می‌شود، به این روش درست، احکام می‌گویند.



خدای مهربان هنگامی که ما به سفر می‌رویم، نماز و روزه را بر ما آسان گرفته است. در این درس می‌خواهیم برخی احکام نماز و روزه‌ی مسافر را بیان کنیم.

نماز مسافر

مسافر می‌تواند نمازهای چهار رکعتی (ظهر، عصر و عشاء) را دو رکعت بخواند. به این کار، قصر (کوتاه کردن و شکستن نماز) می‌گویند. البته نماز صبح و مغرب، قصر و کوتاه خوانده نمی‌شود. همچنین یکی از احکام نماز مسافر، جمع خواندن آن است. یعنی مسافر می‌تواند نماز ظهر و عصر را با هم و نماز مغرب و عشاء را نیز با هم بخواند. البته در مذهب حنفی برای جمع خواندن، نماز ظهر و مغرب در آخر وقت آنها و نماز عصر و عشاء در اوّل وقت آنها خوانده می‌شود.



شکسته شدن نماز از زمانی شروع می‌شود که مسافر سفرش را شروع کرده و از محدوده‌ی شهر بیرون رفته است.

چند نکته در مورد قصر و جمع نماز

- مسافر باید به مقداری از شهرش دور شود که بتوان بر آن نام سفر گذاشت؛ بنابراین، کسی که به روستاها و یا شهرک‌های اطراف شهرش می‌رود، مسافر به حساب نمی‌آید. حداقل مسافت بر اساس مذهب شافعی، ۸۱ کیلومتر و بر اساس مذهب حنفی، ۷۸ کیلومتر است.
- مسافر می‌تواند بر اساس مذهب شافعی تا چهار روز و بر اساس مذهب حنفی تا پانزده روز نمازش را قصر و جمع بخواند (غیر از روزهای رفت و برگشت). اما اگر مسافری نداند کارش تا چند روز تمام می‌شود، بر اساس مذهب شافعی تا ۱۸ روز و بر اساس مذهب حنفی، تا هر مقدار کار او طول بکشد، می‌تواند نماز خود را شکسته بخواند (مثلاً بر اساس مذهب شافعی، دانشجویی که تازه قبول شده و می‌خواهد در شهری که قرار است در آنجا درس بخواند، خوابگاه و یا اتاق بگیرد؛ اگر کار او در سفر به آن شهر تا ۱۸ روز طول کشید، می‌تواند نماز را قصر و جمع کند؛ اما اگر بیشتر از ۱۸ روز طول کشید، باید نمازهایش را کامل و در وقت خودش بخواند؛ این در حالی است که بر اساس مذهب حنفی، تا هر مقدار کار او طول بکشد، نماز خود را شکسته می‌خواند).^۱
- فاصله انداختن بین دو نمازی که باید جمع خوانده شوند، صحیح نیست؛ مثلاً نمی‌تواند نماز اول را بخواند و پس از خواندن روزنامه، نماز دوم را بخواند.

روزه‌ی مسافر

- کسانی که در ماه رمضان مسافرت می‌کنند، لازم است احکام آن را بدانند:
- اگر روزه برای شخص مسافر آسان است، بهتر است روزه بگیرد. هر چند روزه نگرفتن هم برای او گناه ندارد.
- اگر مسافر احساس کند مسافرت در گرما و مسافت طولانی، موجب شده که روزه گرفتن برایش سخت شود، در این صورت نباید روزه بگیرد؛ چون پیامبر، مسلمانان را از روزه گرفتن در چنین حالتی منع کرده است.
- کسی که به خاطر مسافرت نتوانسته است روزه بگیرد، باید پس از ماه مبارک رمضان، قضای آنها را به جا آورد؛ یعنی به تعداد روزهایی که روزه نگرفته است، روزه بگیرد.

۱- در سال‌های آینده و با مطالعه‌ی بیشتر، احکام دیگری را در این مورد خواهید خواند.



گفت و گو کنید



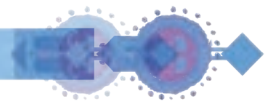
خانواده‌ی ایوب در تهران ساکن هستند.
در موارد زیر، نماز ایوب شکسته است یا کامل؟
– به همراه پدر و مادرش برای تفریح و دیدن جاذبه‌های شهر شیراز، به آنجا رفته است و آنها می‌دانند که ۲۰ روز در آنجا می‌مانند.
– قرار است در طی سه روز، تمام جاهای دیدنی همدان را با هم ببینند و از آنجا عکس بگیرند و فیلم‌برداری کنند.

فکر کن و بگو



چه مسافری نمی‌تواند در ماه رمضان روزه بگیرد؟

تحقیق کنید



آیا کسی که نمازش را با هم جمع می‌کند، می‌تواند در بین دو نماز، سنت راتبه^۱ بخواند؟

۱ – نمازهای مستحب که سنت است قبل یا بعد از نمازهای واجب خوانده شود.





عمره

قبلاً در تلویزیون گونه‌هایی از اعمال آن را دیده بودم، اما آن روز برایم طور دیگری بود؛ چون دیگر تصویرش را بر شیشه‌ی تلویزیون نمی‌دیدم.
آن روز خودم یکی از آن هزاران نفر بودم که با پوششی ساده و سفید همچون کبوترانِ هم مسیر، پرواز می‌کردیم؛ اما پرواز ما در آسمان نبود؛ بلکه در زمین پرواز می‌کردیم و با حالتی خوش که نمی‌توانم آن را برایتان تعریف کنم، لبیک می‌گفتم.



مصطفیٰ که به اینجا رسید، نجیب به او گفت: «چقدر شاعرانه حرف می‌زنی!»
 مصطفیٰ گفت: «به خدا راست می‌گویم؛ هیچ خاطره‌ای برایم مانند عمره‌ی امسال دلپذیر نبوده است. تمام تفریحات و لحظه‌های خوشم در گذشته، مثل این چند روز نبود.»
 شکور گفت: «طوری حرف می‌زنی که انگار ۵۰ سال عمر داری!»
 مصطفیٰ جواب داد: «دعا می‌کنم تو هم بروی تا ببینی چقدر لذت‌بخش است و چه حالت‌های خوشی از عبادت را تجربه می‌کنی!»

نجیب گفت: «آیا برای تو فقط طواف لذت‌بخش بود؟!»
 مصطفیٰ گفت: «نه! یک روز پدرم با دو نفر حرف می‌زد و من سخن آنها را متوجه نمی‌شدم؛ اما می‌دیدم که از صحبت کردن لذت می‌برند. یکی از آنها از فلسطین آمده بود و عربی حرف می‌زد و دیگری مسلمانی آمریکایی و انگلیسی زبان بود. پدرم که با این دو زبان آشنایی داشت، با آنها گفت‌وگو می‌کرد.»
 نجیب با کنجکاوای سؤال کرد: «از پدرت پرسیدی آنها چه می‌گفتند؟»

مصطفیٰ جواب داد: «مرد فلسطینی به پدرم گفته بود که من دو بار به حج آمده‌ام. از مراسم سنگ زدن به ستون شیطان یاد گرفتم که مذاکره با شیطان فایده ندارد، شیطان را باید با سنگ محکوم کرد و ما ملت فلسطین، همین کار را می‌کنیم. مرد آمریکایی هم گفته بود برای یک غیرمسلمان در نیویورک، در مورد جمعیت زیاد حاجیان حرف می‌زد. وقتی فیلم آنها را هنگام طواف به او نشان دادم، به او گفتم چند دقیقه‌ی دیگر، همه‌ی اینها در صفی مرتب می‌ایستند و با هم یک عبادت همگانی را انجام می‌دهند.»

وی با تعجب گفت: «حداقل دو ساعت لازم است تا جمعیت دو میلیونی در صفوفی منظم بایستند». من به او گفتم: «وقتی امام جماعت فرمان می‌دهد «راست و منظم بایستید!» همه در صف‌هایی مرتب برای چند ثانیه منظم می‌ایستند.»

وقتی او تصویر این جمعیت عظیم را بر صفحه‌ی تلویزیون دید، مات و مبهوت شد و اشک از چشمانش جاری گشت و با توجه به حرف‌هایی که قبلاً با هم زده بودیم، گفت که مسلمان می‌شود و شهادتین را بر زبان آورد.

پدرم می‌گوید که اعمال حج، پر از رمز و راز است؛ مثلاً حضور این همه انسان با زبان‌ها، رنگ‌ها، فرهنگ‌ها و ملیت‌های مختلف در کنار خانه‌ی خدا، برابر بودن همه‌ی انسان‌ها را با هم نشان می‌دهد. حضور آنها در صحرای عرفات نشان می‌دهد که پول و شغل و زبان و ملیت، در صحرای قیامت ارزشی ندارد؛ بلکه ایمان و عمل صالح است که برای انسان در آنجا مفید است.

وقتی که مصطفیٰ به اینجا رسید، اشک از چشمانش جاری شد و گفت:

«وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا»

خداوند بر مردم واجب کرده است تا آنهایی که می‌توانند راه خانه‌ی خدا را در پیش گیرند و حج را انجام دهند.

سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۹۷

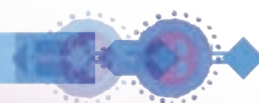


گفت و گو کنید



از نظم صفوف نماز جماعت، چه درس‌هایی می‌گیریم؟

تحقیق کنید



شرکت در مراسم حج بر چه کسانی واجب می‌شود؟

